



Course Title: English For Managers (Virtual Communication Approach)

Section Title: American Language Course Book 1300 – Student Glossary – UNIT 1304

Lesson No: 1304

Tags: American Language Course, UNIT 1304, Glossary

Say(interj.)	راستی، ببین، نگاه کن (حرف ندا)	I'm glad you think <u>so</u>.	خوشحالم که اینطوری فکر می کنید.
Say, Fred. I saw your sister Betty last night.	راستی فرد، دیشب خواهرت بتی رو دیدم.	All right	بسیار خوب، عالی
Mall	مرکز خرید، پاساژ	She is all right.	(۱) دختر خیلی خوبیه. (۲) حالش خوبه.
Introduce	معرفی کردن	Guess	حدس زدن، تصور کردن، فکر کردن
I see.	آهان، فهمیدم.	I guess.	من فکر می کنم.
Chance	شانس، فرصت	Get along	سازش داشتن، سازگار بودن
Get a chance	توانستن، فرصت یافتن	With each other	با یکدیگر
Did you get a chance to talk with her?	تونستی باهاش صحبت کنی؟	Like	شبهه
Not really.	راستشو بخوای نه.	Like that	شبهه آن، این طور، این جور
Usual	معمولی	Most brothers and sisters are <u>like that</u>.	اکثر برادر و خواهرها این طور هستند.
We said the usual things.	ما حرفهای معمولی زدیم.	Accept	پذیرفتن، قبول کردن
Interested in	علاقه مند به	Lend	قرض دادن
I'll tell you what...	بذار یه چیزی بگم ... ، نظرت چیه که ... ؟	Just the same	در هر حال
Come over	به جایی رفتن	But thanks <u>just the same</u>.	اما در هر حال ممنونم.
Sound	به نظر رسیدن	Find out	فهمیدن، سر در آوردن
Wonderful	عالی، شگفت انگیز	I guess you are right.	فکر می کنم درست می گی.
That sounds wonderful.	عالیه.	Some other time	یه وقت دیگه
At all	اصلاً، ابداً	I'll take her to dinner <u>some other time</u>.	من او را یه وقت دیگه می برم شام.
Not at all.	خواهش می کنم، نفرمایید.	<u>Say, I enjoyed meeting your parents too.</u>	راستی، از ملاقات پدر و مادرت هم خوشحال شدم.
We'll be glad to have you.	خوشحال می شیم تشریف بیارید.	They like us to bring our friends home.	اونها خوششان میاد ما دوستانمون رو بیاریم خونه.
Opportunity	فرصت	The same	یکسان، هم شکل
<u>Come over to our house for dinner.</u>	تشریف بیارید منزل ما برای شام.	Back home	در وطن، در کشور خودمون
Subject	موضوع درسی، مطلب	It's the same with my family <u>back home</u>.	خانواده من هم در وطن خودم همینطورند.
The teacher introduced the <u>subject</u> to the class.	معلم موضوع را در کلاس معرفی کرد.(مطرح کرد)	Suppose	تصور کردن، فرض کردن، انگاشتن
Mountain	کوه	All over	در سر تا سر، سراسر
To have a good time	خوش گذشتن	I suppose parents are <u>the same all over the world</u>.	من فکر می کنم پدر و مادرها در سراسر جهان یکسان هستند.
We'll have a good time.	به ما خوش خواهد گذشت.	He <u>has been all over the world</u>.	او سرتاسر جهان بوده است.
Later	دیرتر، بعدتر	She <u>found out</u> I knew you.	او فهمید که من تو را می شناسم.
Nice	خوب، باحال		
So	اینگونه		



Course Title: English For Managers (Virtual Communication Approach)

Section Title: American Language Course Book 1300 – Student Glossary – UNIT 1304

Lesson No: 1304 **Tags:** American Language Course, UNIT 1304, Glossary

Please come <u>again some time</u>.	لطفاً باز هم به موقع تشریف بیارید.	He doesn't usually have any luck with dates.	او معمولاً شانس بیرون رفتن با دخترها رو نداره.
Fight	جنگیدن	Sports car	ماشین اسپرت
Noisy(adj.)	پر سر و صدا	John is <u>interested in sports cars</u>.	جان به ماشینهای اسپرت علاقه مند است.
Noise(n.)	سر و صدا	Those plans <u>sound wonderful</u>.	اون برنامه ها عالی به نظر می رسند.
Friendly(adj.)	صمیمی، دارای شخصیت گرم و دوستانه	Meet(v.)	تشکیل شدن(کلاس)
Roommate	هم اتاقی	Does the class <u>meet every day</u>?	آیا کلاس هر روز تشکیل می شود؟
Able(adj.)	قادر، توانا	Is the class meeting now?	آیا کلاس هم اکنون برقرار است؟
To be able to	قادر بودن، توانستن	Hurry	عجله کردن، شتاب کردن
Ably(adv.)	توانمندانه	Though	گرچه، اگرچه
President	رییس جمهور	She and I don't get along with each other, <u>though</u>.	گرچه من با اون آزمون تو یه جو نمی ره.(با هم نمی سازیم).
Every other ...	یک ... در میان	She wouldn't want dinner <u>on your money</u>.	او با پول تو شام نمی خواد.
Every other Saturday	شنبه هر دو هفته یک بار	I guess you're right.	فکر می کنم تو درست می گی.
<u>Every other day</u>	یک روز در میان	You wouldn't have to tell her <u>though</u>.	در عین حال مجبور نیستی بهش بگی.
<u>Every other week</u>	یک هفته در میان	Take	گرفتن
Program	برنامه	He <u>does not take</u> Fred's money.	او پول فرد رو نمی گیره.
Everyone <u>will have a wonderful time</u> at the party.	در مهمانی به همه خیلی خوش خواهد گذشت.	Beach	کنار دریا
Deal	مقدار	Where were you <u>all the time</u>?	کل وقت رو کجا بودی؟
A great deal of	مقدار زیادی از	Pleasant	مطبوع، دلپذیر
A great deal	خیلی زیاد	The water was very <u>pleasant</u>.	آب[دریا] خیلی دلپذیر بود.
He studies <u>a great deal</u>.	او خیلی درس می خواند.	Probably	احتمالاً
Plan	نقشه، برنامه، طرح	Stay	ماندن
Whenever	هر موقع	Director	مدیر، سرپرست
Assign	تعیین کردن، تکلیف دادن	Liaison officer	افسر رابط(در ارتش)
She <u>assigned a great deal of</u> homework.	او مقدار زیادی تکلیف تعیین کرد.	Club	باشگاه، کلوب
Report	گزارش	Graduate	فارغ التحصیل، دانش آموخته
I <u>don't ever</u> change the plans.	من هیچ وقت برنامه ها را تغییر نمی دهم.	Attend	حاضر شدن، حضور یافتن
I can <u>get</u> him one.	می تونم براش یه دونه جور کنم.	Wives	همسران، جمع کلمه wife
Luck(n.)	شانس، بخت، اقبال		
Lucky(adj.)	خوش شانس، خوشبخت		



Course Title: English For Managers (Virtual Communication Approach)

Section Title: American Language Course Book 1300 – Student Glossary – UNIT 1304

Lesson No: 1304 **Tags:** American Language Course, UNIT 1304, Glossary

Capt. کاپیتان، سروان (رتبه نظامی)

Trouble مشکل، اشکال

Joe has trouble with his English. جو در زبان انگلیسی مشکل دارد.

Confusion گیجی، سردرگمی، آشفتگی، به هم ریختگی

Hallway راهرو، سالن، هال

Get دریافت کردن

Invitation دعوت

I get many invitations. من زیاد دعوت دریافت می‌کنم.

What other things? چه چیزهای دیگری؟ چه کارهای دیگری؟

Commander فرمانده

Return بازگرداندن

Will you have to return our books? آیا شما باید کتابهای ما را برگردانید؟

Miss دلتنگ شدن

You miss the food of your country. دلت برای غذاهای کشورت تنگ شده.

That's right. درست.

There are eight of us here. ما هشت نفریم اینجا.

Hungry گرسنه

Chef سرآشپز

Fix up مشکل را حل کردن، حال کسی را جا آوردن

My chef can fix you up. سرآشپز من می‌تونه مشکلتونو حل کنه.

To be born in در جایی متولد شدن

He was born in your country. او متولد کشور شماست.

Dish غذا، [نوع] غذا

All kinds of تمام انواع

He can cook all kinds of dishes. او می‌تونه همه انواع غذاها رو بپزه.

Solve حل کردن

This would solve our problem. این مشکل ما رو حل می‌کنه.

Notice اطلاع

Give notice اطلاع دادن

You will have to give him some notice. شما باید به او اطلاع دهید.

Let me know early.

Ticket

Throw

I threw him the ball.

اول وقت به من بگید.

قبض جرمه رانندگی

انداختن، پرتاب کردن

من توپو براش انداختم.